

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در مورد ضابطه ارتداد بود و این که به چه کسی مُرتد گفته می شود؟ این بحث را در اوایل کتاب حج مفصل بیان کردیم و گفتیم اینجا هم یک اشاره ای به بعضی از ابعاد بحث داشته باشیم. گفتیم در غالب کلمات فقها دو عنوان برای ارتداد وجود دارد:

1. یک عنوان «هو الذی یکفر بعد الاسلام»؛ از اسلام خارج می شود، خروج از دین که این مورد اتفاق است مثلاً روایاتی هم داریم که «من بدل دینه یقتل»؛ اگر کسی دین خودش را تبدیل کرد و گفت من دیگر مسلمان نیستم و مسیحی هستم، این خروج از دین است.

2. ملاک دوم آن است که: «من جحد ما یعلم ثبوته من الدین ضرورتاً»؛ اگر کسی انکار ضروری کند، یک حکمی که ضروری دین است را اگر انکار کرد موجب ارتداد است.

در جلسه گذشته عبارت جواهر را که از کتاب الحدود خواندیم که در آنجا آمده «یتحقق بالبینة علیه»^[1]، قرینه اش این است که دنبالش این است که «بالاقرار علی نفسه»، این اقرار قرینه است بر اینکه آن بیّنه باشد، اما این نسخه های چاپ جدید دارد «بالنیة علیه»؛ یعنی به نیت بر کفر؛ یعنی بگوید من کافر شدم و به جای کلمه بیّنه باید نیت باشد. حکم ارتداد متوقف بر اظهار است؛ یعنی اگر کسی در درونش از اسلام هم برگشت «صار مرتداً»، منتهی حکم قتل در باب ارتداد منوط به اظهار است، بگوید من تا حالا مسلمان بودم، حتی به یک جمعی بگوید از امروز از اسلام خارج شدم.

بررسی دیدگاه صاحب جواهر (قدس سره)

بحث مهم این است که صاحب جواهر (قدس سره) اصرار دارد بر این که خود انکار ضروری سبب مستقلّ للكفر، فقط یک قیدی را صاحب جواهر می آورد و آن قید این است که این آدم باید بداند این حکم ضروری عند اهل الدین است؛ یعنی نزد مسلمین ضروری است ولو خودش بگوید من ضروری نمی دانم، این بی خود نظر نمی دهد، اگر در نزد قاطبه مسلمین ضروری بود و آمد چنین حکمی که عند قاطبه المسلمین ضروری است انکار کرد، سبب مستقل برای کفر است.

صاحب جواهر (قدس سره) می فرماید: مرحوم مقدس اردبیلی در مجمع الفائدة و البرهان می گوید: انکار ضروری اگر مستلزم تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) شود موجب کفر است و الا اگر کسی بگوید من پیامبر (صلي الله عليه وآله) را قبول دارم تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) هم نمی کنم اما وجوب حجاب را منکر می شوم مستلزم کفر نیست. برای تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) هم دو قید وجود دارد:

1. انکار این ضروری، بالذات و فی نفسه، مستلزم تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) باشد، مثلاً وقتی کسی می‌گوید حجاب واجب نیست به حسب الواقع تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) می‌کند؛ چون پیامبر از قول خدا فرموده که حجاب واجب است. فرض کنید اگر کسی یک امری که ما نمی‌دانیم مستحب است یا نه؟ اگر کسی او را انکار کرد معلوم نیست که مستلزم تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) باشد، باید فی نفسه مستلزم تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) باشد.

2. علم به این استلزام هم باید داشته باشد؛ یعنی این منکر علم به این داشته باشد که این استلزام وجود دارد.

صاحب جواهر می‌فرماید: اگر ما ملاک را تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) گرفتیم، در جایی که کسی ضروری را لشبهه انکار می‌کند، مثلاً می‌گوید این آیه حجاب در قرآن مراد از این جلباب به نظر من چادر نیست، این لشبهه است، مراد از این جلباب چیزی نیست که حتی سینه یا گردن را هم بپوشاند، من رفتم لغت را مراجعه کردم و از لغت چیز دیگری فهمیده می‌شود.

نکاتی چند درباره آیه 59 سوره احزاب

در آیه شریفه «یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین»^[2] چند نکته وجود دارد:

1. معنای «نساء المؤمنین» در ترجمه‌ها اشتباه می‌نویسند، نوشته زن‌هایی که شوهرانشان مؤمن هستند، بعد یک عده می‌گویند پس آیه متعرض آن دخترانی که هنوز شوهر نکردند نمی‌شود! نساء المؤمنین از قبیل اضافه موصوف به صفت است، ولو ادبای ما گفته‌اند اضافه صفت به موصوف داریم و موصوف به صفت نداریم ولی بی‌خود گفته‌اند، اینجا از مواردی است که موصوف به صفت اضافه شده و شاهدش هم این است که در یک روایتی که در ذیل این آیه آمده نساء المؤمنین را معنا می‌کنند: «النساء المؤمنات».

2. نکته دوم درباره «یدنین علیهن» است، در لغت اگر «ادنی یدنی» را با «إلی متعدی کنیم، «ادنی إلیه» به معنای نزدیک شدن است، اما «ادنی علیه» به معنای آویزان کردن است. عرب وقتی که یک پارچه‌ای یا چیزی را روی دری کاملاً آویزان می‌کنند می‌گویند «ادنی علیه».^[3]

3. «جلباب» در کتب لغت فارسی مثل دهخدا، فرهنگ معین و جاهای دیگر (مثل کتاب اخلاق ناصری) یعنی پوشش سراسری، چیزی که انسان از سر تا روی پایش را می‌پوشاند را عرب «جلباب» می‌گوید. گاهی اوقات در بعضی از کتب لغت جلباب را به معنای مقنعه هم آوردند که اینطور نیست آن مجازاً استعمال شده، اکثر لغویین جلباب را به پوشش سراسری می‌گویند. پوشش سراسری همین چادر است، مانند پوشش سراسری نیست، مقنعه پوشش سراسری نیست. این «یدنین علیهن من جلابیبهن»، این جلباب‌ها را باید بر خودشان آویزان کنند، ما باشیم و آیه، حتی وجه‌شان هم نباید پیدا باشد، کفین هم نباید پیدا باشد، اینها را بعداً روایات و آیات دیگر «الا ما ظهر منها» تخصیص زده، اما جلباب را می‌گوئیم «یدنین علیهن». شهید مطهری(قدس سره) می‌فرماید: یعنی جلباب را یک مقداری نزدیک کنند! این معنا ندارد، نزدیک کردن با بدجایی زمان ما یکی است، اما اگر آویزان کنند هیچ جایی از اینها پیدا نباشد، نه صورت، نه بدن، نه دست‌شان، حتی حجمش هم پیدا نباشد، این می‌شود «یدنین علیهن من جلابیبهن».^[4]

جمع‌بندی بحث

اگر ملاک برای ارتداد را تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) قرار دادیم، اگر کسی یک ضروری را لشبهه انکار کرد و مثلاً گفت: جلباب را در لغت دیدم به معنای چادر نیست و یک معنای دیگری دارد (بعضی‌ها گفته‌اند جلباب یک چیزی است که فقط سر را

می‌پوشاند و پشت گردن، حتی صورت، گردن و سینه هم لازم نیست! این نادر نادر است)، مستلزم تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) نیست. پس افرادی مثل مرحوم اردبیلی در مجمع الفائده می‌گویند ملاک تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) است، اما باز اگر تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) شد، یک کسی جدید الاسلام است و تازه مسلمان شده، این رباخواری هم انجام داد و نمی‌دانست رباخواری در اسلام حرام است، این انکار موجب تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) نمی‌شود و چون جدید العهد به اسلام است اشکالی ندارد یعنی مستلزم تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) نیست و موضوع برای کفر قرار نمی‌گیرد.

اما صاحب جواهر اصرار دارد که ارتداد و موضوع کفر، انکار ضروری است؛ خواه مستلزم تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) بشود یا نشود، خواه این آدمی که الآن انکار ضروری می‌کند خودش علم به ضروری بودن، یعنی برای خودش ضروری بودنش معلوم باشد یا نباشد. تنها قیدی که می‌دهد این است که باید علم به ضروری بودن عند اهل هذا الدین داشته باشد، اما اگر کسی از دار الاسلام دور است یا در بطن کفر زندگی می‌کند و ضروری بودن برایش مخفی است که برمی‌گردد به همان قید. این انکار ضروری در این آدم مستلزم کفر و موجب برای کفر نیست.

دیدگاه فقیهان

فاضل هندی، صاحب مجمع الفایده، وحید بهبهانی، مرحوم آقا جمال خوانساری تا زمان محقق خوئی⁵ و مرحوم امام، همه می‌گویند ملاک تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) است. من اشاره به بعضی از ادله‌اش می‌کنم ولی الآن فعلاً حرف صاحب جواهر چیست؟ چون یک حرف خیلی مهمی است. صاحب جواهر البته باز به تبعیت از مفتاح الکرامه این نظریه را به اصحاب نسبت می‌دهند که اصحاب تسالم بر این دارند. این تسالم از کجا پیدا شده‌است؟ در ادامه ابتدا به بیان دیدگاه برخی از بزرگان از فقها خواهیم پرداخت.

1. شیخ طوسی در نهاییه می‌فرماید: «من استحل الميتة أو الدم»، می‌گوید خوردن خون حلال است، «أو لحم الخنزير ممن هو مولودٌ على فطرة الاسلام، فقد ارتدّ بذلك عن الدين»^[5]، همین که میتة را حلال شمرد مرتد است.
2. ابن حمزه می‌گوید: «من انكر وجوب الصوم و لم يتب قتل»؛ اگر کسی منکر وجوب صوم (که یکی از ضروریات دین است) شده و توبه نکرد باید کشته شود.
3. ابن سعید در الجامع للشرایع می‌گوید: «من جحد محمداً (صلي الله عليه وآله) نبوته»؛ اگر کسی نبوت پیامبر(صلي الله عليه وآله) را انکار کند، «أو جحد فرضاً»؛ یا یک واجبی را انکار کند، نماز، روزه، حج، «أو حظراً»؛ یعنی یک حرام و یک ممنوعی را بگوید نه ممنوع نیست، مثلاً شرب خمر را بگوید من معتقدم که حلال است، «أو اباحه»؛ یک امر مباحی را واجب یا حرام کند، «لما علم من دينه ضرورة وجوبه أو حظره أو اباحته فهو مرتد»^[6]. یکی از ادله صاحب جواهر همین است که می‌گوید در عبارات فقها آمده‌اند جحد و انکار ضروری را عطف کردند بر انکار نبوت، پس معلوم می‌شود بین تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) و بین انکار ضروری دو تا عنوان است نه یک عنوان. هم جحد النبی(قدس سرّه) موضوع برای کفر است و هم انکار یکی از فرائض موضوع برای کفر است.

4. محقق حلی(قدس سرّه) صاحب شرایع (که قبلاً خواندیم) می‌فرماید: «و ضابطه من يكفر بعد الاسلام»^[7]. در جای دیگر می‌فرماید: «الكافر و ضابطه كل من خرج عن الإسلام أو من انتحل و جحد ما يعلم من الدين ضرورة كالخوارج و الغلاة»^[8].

5. علامه حلی(قدس سرّه) می‌فرماید: «الكافر نجس و هو كل من جحد ما يُعلم ثبوته من الدين ضرورة»^[9]؛ یعنی این‌که معلوم است نه اینکه این شخص علم داشته باشد؛ یعنی ضروری بودنش معلوم است عند اهله، لازم نیست برایش ضروری باشد، نه

این که علم به این داشته باشد، «سواءً كان حربيين أو اهل الكتاب أو مرتدين»، بعد هم می گوید: «و كذا الناصب و الغلاة و الخوارج». یکی از ادله صاحب جواهر (قدس سره) این است که انکار ضروری را عطف به خروج از دین یا تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) کردند که در عبارت قبلی خواندیم. دوم این است که صاحب جواهر می گوید: بسیاری از این فقها اصلاً عنوان اول را داخل در عنوان دوم کردند، یعنی دیگر حرفی از تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) نزدند و گفتند: «جحد ما يعلم ثبوته من الدين ضرورتاً» که عبارت علامه حلی (قدس سره) است. باید بداند که مسلمان ها نماز را ضروری می دانند ولو خودش علم به ضروری بودن نداشته باشد، خودش قطع به ضروری بودن ندارد، نداشته باشد! اما بداند که عند اهل الدین معلوم الضروره است.

6. عمده دلیل صاحب جواهر بر دیدگاه خود در باب ضروری، ظاهر اصحاب، اجماع اصحاب و تسالم اصحاب است. ایشان می گوید: اصحاب تسالم دارند بر این که انکار ضروری «سببٌ مستقلٌّ للكفر ولو مستلزمٌ تكذيب النبی (صلي الله عليه وآله) نشود.

7. در مقابل صاحب جواهر، مرحوم خوئی می فرماید: «لا اجماع و لا شهرة في المقام»، حتی می گوید شهرت هم ندارد، در حالی که عباراتی که الآن خواندیم عبارت شیخ طوسی، ابن حمزه، ابن سعید، اینها همه ظهور در حرف صاحب جواهر دارد.

8. مرحوم والد ما نیز به تبع مرحوم خوئی می فرماید: «لا شهرة و لا اجماع بالمقام».

9. امام خمینی (قدس سره) می فرماید: عبارات قدما محتمل الوجهین است؛ یعنی نمی دانیم الآن اینکه شیخ طوسی می گوید از باب تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) است یا از باب این است که ضروری من حیث إنه ضروری، قابل حمل بر هر کدام را دارد. لذا نمی توانیم یکی را به فقها نسبت بدهیم.

جمع بندی عبارات فقها

بنابراین عبارت شیخ طوسی معلوم نیست که آیا این شخص باید بداند این تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) است؛ صاحب جواهر می گوید نه، اطلاق این عبارات می گوید: «من استحل الميتة»، اعم از اینکه بداند این مستلزم تکذیب النبی هست یا نداد. لذا صاحب جواهر به اطلاق اینها تمسک می کند.

لذا اولاً باید این عبارات قدما را کار کنید، ما هم در اول کتاب الحج بالاخره نتوانستیم اجماع را بپذیریم، ولی یک شهرتی در عبارات قدما وجود دارد. اگر بخواهیم انکار ضروری ولو مستلزم تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) هم نشود را موضوع برای کفر بگیریم دایره مرتد خیلی زیاد می شود، خود همین یک مبعّد برای این مطلب است که بگوئیم افراد بخواهند به ادنا مطلبی مرتد شوند، اما اگر آوردیم ملاک را روی مسئله تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله)، اگر کسی روی شبهه ضروری را انکار کرده، مثلاً می گوید قصاص از احکام ضروری اسلام است، این قصاص برای زمان های قبل است، یا این آیه قصاص به عنوان یک قضیه خارجی است نه به عنوان یک قضیه حقیقیه، اینها شبهه است، این شبهات موجب برای ارتداد نمی شود.

محقق خوئی (قدس سره) می فرماید: «ان انكار الضروری بمجرده و من حیث هو لا يستوجب الكفر و الارتداد، الا اذا ادّی إلى انكار الرسالة و تكذيب النبی (صلي الله عليه وآله) فیما جاء به، فیختص بالعالم»؛ یعنی کسی که عالم باشد به اینکه این انکار مستلزم تکذیب النبی است، عالم باشد که ضروری دین است و انکار ضروری دین مستلزم تکذیب النبی است. «دون من استند إنكاره إلى شبهة أو جهل»؛ کسی که انکارش مستند به شبهه یا جهل باشد، «كمن كان جدید عهدٍ بالاسلام و لم یكن له مزید ابتلاءً بالاحکام»^[10]، همین نکاتی است که در عبارات صاحب جواهر هم وجود دارد.

صاحب جواهر می‌گوید: «انکار الضروری ولو لم یکن مستلزماً لتکذیب النبی (صلي الله عليه وآله)»؛ یعنی یک کسی می‌گوید من پیغمبر را قبول دارم ولی این وجوب نماز را قبول ندارم، صاحب جواهر می‌گوید این هم مرتد است. یکی از مؤیداتی که صاحب جواهر می‌آورد همین نجاست غلات و نجاست خوارج است، خوارج و غلات هم آمدند ضروری را انکار کردند، ولایت امیرالمؤمنین 7 به عنوان یک ضروری دین است نه به عنوان یک ضروری مذهب بخواهد باشد! این صریح است. آنچه بود خود پیامبر تصریح به آن فرموده بود و آمدند انکار کردند، حتی آن اعتقاداتی که خوارج پیدا کردند که گفتند امیرالمؤمنین 7 از اسلام خارج شده و باید توبه کند، همه موجب نجاست اینها می‌شود. صاحب جواهر می‌گوید: اگر از اینها بپرسیم پیغمبر را قبول دارید یا نه؟ می‌گویند: بله قبول داریم ما نمی‌خواهیم پیامبر را تکذیب کنیم، ولی می‌گوید همین انکار ضروری مستلزم ارتداد اینهاست، مستلزم نجاست اینهاست و اینها نجس می‌شوند.^[11]

دلیل دیگر صاحب جواهر: مکاتبه عبدالرحیم القصیر

یکی از ادله دیگر صاحب جواهر (قدس سره) آن است که می‌فرماید: «یشهد له مکاتبه عبدالرحیم القصیر للصادق علیه السلام المروية فی باب الايمان و الکفر من الکافی قال فیها»، در آن مکاتبه امام 7 می‌فرماید: «لا یخرجه إلی الکفر» یعنی «لا یخرج المسلم عن الاسلام إلی الکفر إلا الجحود و الاستحلال»؛ آنچه موجب خروج مسلمان از اسلام به کفر می‌شود نیست مگر این که انکار کند یک ضروری را و حلال بشمارد، «أن یقول للحلال هذا حرام»؛ حلال را حرام کند، «و للحرام هذا حلال»؛ حرام را بگوید حرام است، «و دان بذلک» یعنی «اعتقد بذلک»، «فعندها یكون خارجاً عن الاسلام و الايمان، داخلاً فی الکفر»؛ این آدمی که می‌گوید: «هذا حلال» در حالی که حرام است یا می‌گوید «هذا حرام» در حالی که حلال است، این هم از اسلام خارج است.

«کان بمنزلة من دخل الحرم ثم دخل الکعبة و احدث فی الکعبة حدثاً»؛ مانند کسی که کعبه را ملوث کند، «فاخرج عن الکعبة عن الحرم فضرِب عنقه»^[12]؛ چنین شخصی را باید از کعبه و حرم خارج کنند و گردنش را بزنند و جزء مرتد های فعلی است. صاحب جواهر می‌گوید: «مضافاً إلی اطلاق کثیر من النصوص المتفرقة فی الابواب» که در جلسه بعد خواهیم گفت.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج 41، ص: 600.

[2]. سوره احزاب، آیه 59.

[3]. نکته: شهید مطهری (قدس سره) با همه قووت علمی که داشت و انصافاً کم‌نظیر بود در فلسفه، فقه، تفسیر، اعتقادات، ولی اینجا یک اشتباهی برای ایشان شده در کتاب مسئله حجابشان «یدنین علیهن» را به معنای نزدیک کردن مطرح کردند در حالی که «یدنین علیهن» یعنی آویزان کنند «من جلابیبهن» که شاهد هم سر این کلمه است.

[4]. نکته: یک وقتی به مرحوم والد عرض کردم که چرا شما فرمودید که چادر حجاب برتر است؟ (در استفتاءات امام هم هست)، به ایشان عرض کردم که آیه جلباب مسلم معنایش چادر است! لذا ننویسید چادر حجاب برتر است، بلکه چادر تعیین دارد. آیه صریح قرآن است. اگر یک چیزی مثل چادر حجاب سراسری شد، کسی که مانتو می‌پوشد بالاخره حجم بدنش تا یک اندازه‌ای روشن می‌شود، با چادر این مقدار مخفی می‌ماند، می‌گویند یک مانتوهای هست که کاملاً می‌پوشاند، بالاخره تا یک اندازه‌ای حجم را هم نشان می‌دهد اگر نشان می‌دهد پس اشکال دارد و نباید حجم بدن زن مشخص باشد.

[5]. النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص: 713.

[6] . الجامع للشرائع، ص: 570.

[7] . شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج4، ص: 170.

[8] . شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج1، ص: 45.

[9] . تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديث)، ج1، ص: 158، مسئلة 510.

[10] . موسوعة الإمام الخوئي، ج23، ص: 4.

[11] . جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج6، ص: 46.

[12] . «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَاصِرِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ مَعَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ سَأَلْتَ رَجَمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِيمَانِ - وَ الْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ إِلَى أَنْ قَالَ - وَ الْإِسْلَامُ قَبْلَ الْإِيمَانِ - وَ هُوَ يُشَارِكُ الْإِيمَانَ - فَإِذَا أَتَى الْعَبْدُ بِكَبِيرَةٍ مِنْ كِبَائِرِ الْمَعَاصِي - أَوْ بِصَغِيرَةٍ مِنْ صَغَائِرِ الْمَعَاصِي - الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَنْهَا - كَانَ خَارِجاً مِنَ الْإِيمَانِ سَاقِطاً عَنْهُ اسْمُ الْإِيمَانِ - وَ ثَابِتاً عَلَيْهِ اسْمُ الْإِسْلَامِ - فَإِنْ تَابَ وَ اسْتَغْفَرَ عَادَ إِلَى «1» الْإِيمَانِ - وَ لَا يُخْرِجُهُ إِلَى الْكُفْرِ إِلَّا الْجُحُودُ - وَ الْإِسْنِحَالُ أَنْ يَقُولَ لِلْحَلَالِ هَذَا حَرَامٌ - وَ لِلْحَرَامِ هَذَا حَلَالٌ وَ دَانَ بِذَلِكَ - فَعِنْدَهَا يَكُونُ خَارِجاً مِنَ الْإِسْلَامِ وَ الْإِيمَانِ - وَ دَاخِلاً فِي الْكُفْرِ الْحَدِيثِ.» الكافي 2- 27- 1؛ وسائل الشيعة؛ ج28، ص: 354، ح 34953 - 50.